

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

محمد قراگوزلو

۲۷ جون ۲۰۱۱

قدرت سیاسی ، پول و فوتبال

در آمد

حاکمیت سیاست های مونتاریستی جهان را به تعفن بوی ناکی کشیده است که هر لحظه غیر قابل تحمل تر می شود. حالا دیگر رشوت و رانت های میلیاردی فقط در قراردادهای نفت و گاز جا سازی نمی شود. هر جا که بتوان پول پارو کرد؛ ردی و نشانی از فساد مالی دیده می شود. این فقط مقامات دادستانی ایران نیستند که از دست گیری مفسدان اقتصادی در همه حوزه ها از جمله نفت و شورای ایرانیان سخن می گویند و این البته فقط فوتبال ایران نیست که به گند تباهی آلوده است و به قول زنده یاد ناصر حجازی "کجای ما پاک است که فوتبال مان پاک باشد..." در سطح بین المللی نیز هر کجا بوی قدرت و پول به مشام می رسد فضاحتی نیز در کار است. بی هوده نیست که مارکس در "دست نوشته ها" با صراحتی کم مانند گفته بود:

"پول وفاداری را به بی وفایی، عشق را به نفرت، نفرت را به عشق، فضیلت را به شرارت، شرارت را به فضیلت، خدمت کار را به ارباب، ارباب را به خدمت کار، حماقت را به هوش و هوش را به حماقت تبدیل می کند." (کارل مارکس ۲۲۳:۱۳۸۲)

حتا در آن ترانه قدیمی ایرانی ترکی "مشدی عباد" نیز دختران جوان از عاشقان خود می پرسند: "پولون وار؟" (یعنی پولداری؟) و چون می شنوند "دارم" ؛ بله می گویند!! "پولون وار گلرم...." (پول اگر داری می آیم...) فوتبال ایران به تاسی از فضا و اخلاق طبقه حاکم بر کشور به گفته مدیران "نظامی" و "سپاهی" اش آغشته به انواع آلوده گی های مالی و غیره است. وقتی که در یک فوتبال درجه دوم آسیائی مانند فوتبال ایران – که تیم المپیک اش با آن همه هزینه به تیم جنگ زده عراق می باز و حذف می شود و برای چهلین سال پی در پی پشت دروازه المپیک می ماسد- چنین حجمی از فساد مالی و اخلاقی در جریان است که صدای همه را در آورده بسیار طبیعی ست که فوتبال جهانی باگردش مالی چند صد میلیارد دلاری – که رقم واقعی اش به درستی دانسته نیست – انواع کثافت های مالی را در خود انباشته باشد. اختصاص سهمیه برگزاری جام جهانی ۲۰۱۸ به روسیه تنها زمانی ممکن شد که پای مافیای کثیف آن به رهبری پوتین – مددوف به میان آمد و از همه چشاندش آمیز تر این بود که فیفا پذیرفت قطر میزبان جام ۲۰۲۲ باشد. حالا معلوم شده است که دلارهای نفتی برای قطری ها کارساز بوده و توانسته مهم

ترین مسابقات ورزشی را به دیار شیخ نشینی ببرد که حتا در غرب آسیا نیز در هیچ سطحی صاحب ورزش نیست. به تدریج دانسته آمد که در این ماجرا حضرت بن همام (رئیس مستعفی کنفدراسیون آسیا) نقش افراد "خیر و نیکو کار" را ایفا کرده و به اعتبار چاه های نفتی متعلق به پدران شیخ قطر سر کیسه را شل فرموده است. بعد دانسته آمد که ماجرا فربه تر از این هاست و حضرت سب بالاتر هم از این خوان گسترده نعمت لقمه ای گرفته است!! و ماجرا زمانی سخت شگفت ناک شد که مسئولیت رسیدگی به این رسوائی مالی به هیأتی تحت ریاست "هنری کی سینجر" محول گردید. ناگفته معلوم بود که نتیجه تحقیق منجر به ابقای آقای رئیس خواهد شد. چنان که چنین نیز شد. تا آن جا که مارادونا به اعتراض در آمد که "فیفا چه افتضاح دیگری باید بالا می آورد تا بالاتر گورش را گم کند؟" باری در این نوشته که با مقالات سابق این قلم اندکی متفاوت است نگاهی تحلیلی و روائی خواهیم داشت به جذاب ترین پدیده اجتماعی معاصر یعنی فوتبال. ورزشی که زمانی مکانی مناسب برای گردآمدن جریان های چپ و کارگری بوده است و اینک به کل در اختیار الیگارشی قمار بازان و جنایت کاران جهانی قرار گرفته است. ورزشی که می تواند در شهری مثل تبریز بیش از یک صد هزار نفر از فرودستان اقتصادی حاشیه نشین شهر و روستا را به استادیوم بکشد.

ورزشی که لیونل مسی اش از هر چهره سیاسی و اجتماعی و هنری محبوب تر و مشهور تر است....

۱- ایالات متحده آمریکا. اوایل دهه هفتاد میلادی.

سرمایه داری جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا، یله بر سودهای کلان و باد آورده جنگ جهانی دوم، سال های خوشی را سپری می کند. اروپا - و به ویژه المان و انگلیس - هنوز از خسارات ناشی از ویرانی های جنگ کمر راست نکرده اند. در بخش هایی از لندن و لیورپول و بیرمنگام آثار بمباران سنگین نازی ها به چشم می آید. مانند بروکسل. المان ها در شوک تجزیه و جدا شدن بخش شرقی خود خواب خوش آینده طلایی شکوفائی "مارک" را دوره می کنند و از این که دوران وحشت گشتاپو و اس اس را فرا پشت نهاده اند مسرورند. لهستانی ها مغموم از حضور دردناک اردوگاه های گاز، از پیوستن به پیمان ورشو شرمسارند. و چک ها، در بُهت بهار خونین پراگ، تعداد تانک های روسی را - که در اطراف شهرها به کمین آزادی سنگر گرفته اند - می شمارند و با عدد کشتگان استقلال و آزادی خواهی خود مقایسه می کنند. اردوگاه سوسیالیسم چند شقه شده است. پس از مرگ استالین و تیرباران بریا و برگزاری کُنْگَره بیست و بیست و یکم حزب تلاش برای استقرار "دیکتاتوری پرولتاریا" ی بلشویکی، متعاقب حاکمیت یک دوره خون بار سرمایه داری دولتی و انحطاط بوروکراتیک (از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰)؛ جای خود را به رویونیسم ناب خروشچفی راه رشد غیرسرمایه داری و دیکتاتوری پرولتاریا داده است. چین مانو- چوئن لای، یوگسلاوی. مارشال تیتو؛ آلبانی انور خوجه، ویتنام هوشی مین، سرود ناسازگاری و جدائی از اردوگاه مادر سر داده اند. ویتنام در شُرُف شکستن شاخ ابر قدرت امریکا است. چپ های دنیا تصویری از هوشی مین را کنار عکس های چهگوارا و مارکس و انگلس آویخته اند. بمب افکن های B۵۲ امریکائی یکی پس از دیگری در جنگل های هانوی سقوط می کنند و فریاد شادی ویت کنگ هابر ترنم ترانه ی هو! هو! هوشی مین بر تن و جان درخشان انبوه درختان ریشه می افکند....

ایالات متحد آمریکا، اوایل دهه هفتاد در بحرانی خودساخته دست و پا می زند. دموکرات ها و جمهوری خواهان به جان هم افتاده اند که ناگهان دومین حادثه مشابه اخطار می شود. لبخند تلخ ابراهام لینکلن - که در قابی نفیس کنار تابلوهای ون گوک بر فراز اتاق های اصلی کاخ سفید نشسته است - با چهره جذاب جان اف کندی در می آمیزد تا

کرکس‌های حامل پیام خون و جنون، المان و نیویورک و واشنگتن و تگزاس و کالیفرنیا را با سایه سیاه مرگ هاشوریزنند.... رسانه‌های وابسته به “CIA” ضمن طراحی سناریوی مضحک می‌کوشند با پرتاب توپ قرمز ترور به سرزمین سرخ‌ها، خطر روز افرون مسکو را بر زمینه افزایش بودجه پنتاگون به زیرآگرا ندیسمان ببرند و از افسران روستائی KGB – که فقط استاد حرفه‌ای اعتراف گرفتن از “روشن‌فکران” ناراضی‌اند – غول‌هائی بی‌شاخ و دمی بسازند و با افزودن به هیمة آتش فروزان جنگ سرد شعله بحران را با شعاع فزون‌تری برافروزند! پس از ترور جان اف کندی برادر او (رابرت) نیز که آلترناتیو کم‌رنجی از سوی دموکرات‌ها به شمار می‌رود، به طرز مشکوکی کشته می‌شود. بحران اقتصاد کینزی نیز در راه است. اوایل دهه هفتادمیلادی، چرخ‌های دنیا به کام کنسرواتیست‌ها می‌چرخد... در این میان نام دو نفر بیش از همه مردان جمهوری‌خواه ورد زبان‌ها شده است. هنری کی‌سینجر و ریچارد نیکسون.

دو مرد تنومند با وجه مشترک بینی بزرگ و چهره سرد و خشن. نیکسون که صورت و سیرتش به مراتب تلخ‌تر از میمیک سیر (Sir) آنتونی هاپکینز فیلم نیکسون اولیور استون است، اگرچه به ظاهر پرچم نفر نخست تازه واردان به کاخ سفید را به دست گرفته است، اما به واقع در محاسبات نظری و تئوریک و سیاست‌سازی، حداکثر فرد دوم به شمار می‌رود. مرد اول هنری کی‌سینجر است. مردم امریکا هنوز از بُهت ماجرای ترور کندی و ضربه سقوط در جنگل‌های ویتنام رها نشده‌اند و سر و صورت و سینه خونین رئیس‌جمهور دموکرات خود را که بر سینه “ژاکلین” آرام گرفته است فراموش نکرده‌اند. تصاویر جدید ژاکلین در جوار همسر جدیدش اواناسیس – پیر سرمایه‌داری که به گفتاری در کنار آهوئی مانسته است – از کاخ سفید رخت بر بسته و مغلوب شهرت و جذابیت کم‌نظیر مرلین مونرو شده است. اگر زمانی تی.اس. الیوت بی‌توجه به مذمت شاعران چپ و جوان امریکا و اروپا، دقتی از شعرهایش را به ستاره بی‌چون و چرای اروتیک سینمای غرب (جین فوندا) تقدیم کرده بود، آنک در کنار همه قامت زیبایی مرلین مونرو، نویسنده ای بزرگ به اندازه آرتور میلر ایستاده بود.... درهای سیاست و اقتصاد و فرهنگ در امریکای دهه هفتاد بر پاشنه دیگری می‌چرخد!

تا این جای حکایت ما یادتان باشد و رشته کلام از کفتان بیرون نرود تا باز گردیم.

۲- امریکا. نخستین سال، ۱۹۷۰. امریکای جنوبی در ابتدای شروع دهه جدید.

مکزیک‌ها تمام شور آفرینی‌های زاپاتارا فراموش کرده‌اند و چشم و دل شان را فقط و فقط به ساق‌ها و سرهای فوتبالیست‌ها دوخته‌اند. در زندان مکزیکوکالی؛ زندانیان محکوم به حبس ابد پس از حذف تیم ملی مکزیک زندان را روی سرشان گذاشته‌اند. رئیس زندان دستور می‌دهد برای رفع اغتشاش و بازگشت آرامش به زندان تنها رادیوی یک موج موجود در سلول “خطر” مصادره شود. یک ساعت بعد زندانیان عصبانی سر یکی از هم بندهای خود را گوش تا گوش می‌بُرند و با انگل کوچیک می‌زنند!! آن هم تیغی!! کاپیتان تیم بازنده موظف می‌شود مسئولیت قتل را بپذیرد. [هنوز آندریاس اسکوبار (مدافع تیم ملی کلمبیا) به جرم گل خودی با ۱۲ گلوله مافیائی کوکائین و کازینو و شرط بندی به قتل نرسیده است. فوتبال بوی خون می‌دهد. هر جا که انباشت سرمایه و سود باشد. خون هم هست. پول و جنون هم]. بیرون از زندان مکزیکوکالیدر شهرهای مکزیک غوغای شگفت‌ناکی برپاست. المان‌ها در یک ماراتون پر گل مغلوب ایتالیائی‌ها می‌شوند. این‌بار در عرصه جدید از جنگ اجتماعی؛ متحدان جنگ سابق علیه هم صف بسته‌اند.

روزگار وحدت هیتلر و موسولینی به پایان رسیده است. فرانکس بکن بائر جوان با دست شکسته و گچ بسته به میدان می‌رود تا گرد مولر گل زن اول المان‌ها باشد. اما ایتالیای فاکتی پیروز نبرد است تا رم عصر باشکوه سزارها را تا صبح جشن بگیرد. رم دیگر "شهری دفاع" نیست. در مسابقه‌ای متفاوت همه ستاره‌های دنیا جمع شده‌اند تا از میان آنان خورشید ادسون دوناچی منتو آرانکس مرواریدی سیاه به نام "پله" را به صفحه اول دفتر غول‌های جادویی مستطیل سبز سنجاق کند. توستایو، جرسون، کارلوس آلبرتو و دیگران هم هستند، اما زیر شعاع پر فروغ پله رنگ باخته‌اند. ذهن همه انگلیسی‌ها معطوف صید مروارید سیاه است. پشت منطقه جریمه، سفید پوش‌های مغرور - مدافعان قهرمانی دور قبل (لندن ۱۹۶۶) - مروارید طلایی پوش را محاصره می‌کنند. توپ حلقه محاصره را می‌شکند و به جرزی‌نیهو می‌رسد تا مغلوب نهائی گوردونبنکس باشد. برزیل و ایتالیا در فینال جام جهانی ۱۹۷۰ در مقابل هم صف می‌بندند.... در تهران ساعت ۴ صبح است و به غیر از شیفتگان فوتبال و چریک‌هایی که هر لحظه ممکن است در یک فرار ساختگی پشت تپه‌های اوین تیرباران شوند، همه خوابیده‌اند. در زندان پشت قوطی سیگار رفیق چریکی با خاطره پویان و به یاد نیما می‌نویسد "غم این هفته چند؛ خواب در چشم ترم می‌شکند"

جام ژول ریمه تا ۹۰ دقیقه دیگر در دستان مسافران سرزمین قهوه، آسمان استادیوم آزتک مکزیکی را طلا باران خواهد کرد. تمام امریکا تا صبح بیدار می‌ماند و با مردم فقیر ریودوژانیرو و سائوپولو آب جو می‌نوشد و می‌رقصد. ژول ریمه تمام می‌شود تا عصر دیگری آغاز شود.

۳- ایالات متحده امریکا.

همه مردان ریاست جمهوری، که ساعتی پیش برای تماشای مسابقه فینال گرد آمده بودند متفرق می‌شوند. کادیلاک‌ها و پونتیاک‌ها و لیموزین‌های سیاه از کاخ سفید فاصله می‌گیرند. فقط یک اتوموبیل با چند مرد مسلح در پارکینگ موقت مانده است. رولزرویس انگلیسی. و فقط یکی از همه مردان ریاست جمهوری سوار اتوموبیل انگلیسی نقره‌ای می‌شود. هنری کی‌سینجر. او مانده است. در اتاق ویه یخود در کاخ سفید. او درمانده است. ذهن کی‌سینجر سخت مشغول اندیشه دیگری است.... او با خود می‌اندیشد چگونه می‌شود ناگهان همه شرکت‌های بزرگ مالی برای خرید تصویر پله و نصب آن روی کالاهای خود از یکدیگر پیشی می‌گیرند. از کوکاکولا تا فورد چرا دیگر کسی به سراغ ستارگان هالیوود نمی‌رود؟ مگر نه این که کرک داگلاس با اسپار تاکوس هاوارد فاست برای همیشه جاودانه شده است و چارلتون هوستون با ال سید و بن هور و ده فرمان؛ یعنی هالیوود با تمام جاه و جلالش مغلوب فیفا شده است؟ چرا نه؟ باور نکردنی است. اما کی‌سینجر از محافظه‌کاران واقع‌گرا و البته عمل‌گرا است. پس باور می‌کند. باور از نظر او یعنی قبول و پذیرش واقعیت و تمهیدی برای کاربست آن در عرصه‌های فراوان سرمایه‌داری. پس باید باور کرد و به سرعت دست به کار شد....

۴- هنوز کسی از بدبین‌ترین شهروندان ایالات متحده نیز تصویر ماجرای واترگیت را به مخیله خود راه نداده است. هنوز دو روزنامه‌نگار واشنگتن پست مسیر نفوذ به ستاد انتخاباتی جمهوری خواهان را مرور نکرده‌اند. جرالدفورد مرد کوچکی است. در قیاس با رئیس جمهوری معاون او در میان سیاستمداران چندان مطرح نیست. (مانند همین دکتر حسن حبیبی و محمد رضاحیمی خودمان!!!). حتما کی‌سینجر نیز گمان نمی‌کند آینده رئیس بزرگ مرعوب حوادثی خواهد شد که قدرت فوتبال ذهن کی‌سینجر را از رویاهای شیرین انباشته است. "اگر فوتبال با هالیوود جمع شود، آن‌گاه سرمایه‌داری ایالات متحده امریکا تمام جهان را بدون شلیک یک گلوله فتح خواهد کرد."

۵- پس از بایگانی شدن جام ژول ریمه، دوران دیگری با جام جهانی فوتبال آغاز می‌شود. اقتصاد المان غربی در حال شکوفایی است. مارک در اروپا حرف اول نظام پولی و بانکی را می‌زند. پیمان ورشو در آستانه ورشکستگی است. المان شرقی - یکی از مقروض‌ترین اعضای این پیمان - در گرداب بحران دست و پا می‌زند. لهستان نیز. المان غربی با هلموت شون و دستیارش یوپ دروال به فرماندهی فرانکس بکن بایر سواری بر اروپا و جهان را در سویدای وجودش پرورش می‌دهد. المان غربی میزبان مسابقات جام جهانی ۱۹۷۴ است. دورمقدماتی. در جریان يك مسابقه محاسبه شده المان غربی مغلوب المان شرقی می‌شود تادر بازی‌های بعدی مقابل برزیل و هلند قرار نگیرد. آن سوی دیوار برلین مردم زحمت کشتب ه یاد فتح دیوار از سوی بلشویک ها هورا می‌کشند. پس از درخشش آژاکس تیم ملی هلند با رینوس میشل و غول‌هائی همچون یوهان کرویف، نسکنس و رپ به جام جهانی آمده است تا برای اولین بار بر سکوی نخست فوتبال بایستد. نسل طلایی برزیلی‌ها خود را به باز نشستگی زود رس سپرده‌اند. فقط ریوه لبنو مانده است. فرانچسکو مارینه و و لیانو نیز به جمع جدید اضافه شده‌اند. آرژانتین و برزیل در مجموع شش گل (۴ و ۲ تا) از هلند دریافت می‌کنند تا نارنجی‌ها خود را در فینال ببینند. المان‌ها در زمینی مرداب گونه دژ لهستان کازیمیرزدینا و لاتوو ژارماخ و توماشفسکی را درهم می‌شکنند. هنوز بحران ناشی از اعتصاب کارگران کشتی‌سازی تصویر نحس لخ والسارا به روی جلد تایمز و نیوزویک نکشیده است. فوتبال لهستان با همه دانش و پزشکیان فیزیوپاتولوژیست‌اش مغلوب اراده برتر ژرمن‌ها می‌شود و سرانجام ۴۵ ثانیه بعد از این که جک تیلور سوت مسابقه فینال را به صدا در می‌آورد، برتی‌فگتس- در میان ناباوری تماشاگران مونیخی و میلیون‌ها ببیننده تلویزیونی و در شرایطی که هنوز توپ به پای المان‌ها نخورده است، کرویف جادوگر را در محوطه جریمه سرنگون می‌کند تا نسکنس توپ را از همان جایی وارد دروازه سازد که سب مایر ایستاده بود ... پایان مسابقه اما حکم دیگری را رقم می‌زند تا باواریای المان اولین برنده جام جهانی جدید باشد ...

۶- هنوز يك هفته از جشن ژرمن‌ها نگذشته که هنری کیسینجر تصمیم نهائی خود را گرفته است. در ایالات متحده، فوتبال هرگز ورزش مطرح و محبوبی نبوده است. آن سال‌ها همه حوادث ورزشی امریکا در مسابقات بوکس سنگین وزن حرفه‌ای خلاصه می‌شد. در مدیسن اسکوائر گاردن نیویورک. جایی که کاسیوس رنگین پوست مسلمان شده در اوج محبوبیت با نام محمدعلی کلی وارد رینگ می‌شد و با آن رقص پای طلانی حریفان گردن کلفتی همچون جوفریزر و جورج فورمن را ناک اوت می‌کرد تا فقیران و سپاهان محله‌های هارلم و برانکس با انگیزه‌تر از همیشه یکی پس از دیگری وارد رینگ بوکس و بسکتبال و موسیقی جاز می‌شدند. لیگ NBA و بزرگانی مانند مایکل جوردن بیست سال پس از محمدعلی کلی به وجود آمدند. بی‌بی کینگ (اسطوره موسیقی سیاهان) از همان زمان پخته شد و باب مورلی همان هنگام ترانه مشهور I shot the sheriff را خواند. امریکائیان به جز بوکس حرفه‌ای و بسکتبال و جاز خوره راگبی نیز هستند، اما فوتبال، نه! هرگز. کیسینجر با خود می‌اندیشید نسل طلانی هالیورد در حال فراموشی است. مرلین مونرو مرده بود و پیش از او همفری بوگارت. بوسه داغ برگمن در کازابلانکا برای فروستان جذاب نبود. کسی دیگر کلبه عمو تام نمی‌خواند. مارتین لوتر فراموش شده بود. باراک حسین تیله بازی می‌کرد. بوکس حرفه‌ای نیز پس از کلی حرف تازه ای برای گفتن نداشت. با این همه دره سیلیکن با حضور شاخص‌ترین متخصصان تکنولوژی اطلاعات (IT) در حال شکل بندی بود. جایی که امثال بیل‌گیتس را پرورش می‌داد. کیسینجر اما به حربه فوتبال می‌اندیشید. دو روز پس از قهرمانی المان‌ها، جلسه‌ای با حضور صاحبان کارتل‌ها و تراست‌های نفتی تشکیل شد تا کی‌سینجر دغدغه‌های خود را به میان نهد و آرزوهای سرمایه‌داری دولت محافظه کار امریکا را در زمین فوتبال نشان دهد. فوتبال با تمام جاذبه‌هایش می‌توانست زیان‌دهی زرادخانه‌های

پنتاگون و سقوط احتمالی نرخ سود و ورشکستگی ناشی از اضافه تولید را جبران کند. همان روز بازرگانان بزرگ ایالات متحده با توضیحات کیسینجر مجاب شدند که بخشی از دلارهای خود را به حساب فوتبال واریز کنند. و چنان بود که که پله و فرانکس بکن بائرو یوهان کرویف در اوج قدرت و محبوبیت به ایالات متحده رفتند تا مگر فوتبال امریکا جان بگیرد. اما این تصمیم‌سازی‌های کافی نبود. کمتر از يك ماه بعد زمانی که ژانواوه لانتز برزیلی (رئیس وقت فیفا) در شهر ژنو گوشی تیلیفون را به دست گرفت تا از سوی رئیس دفتر وزیر امور خارجه امریکا به منظور يك جلسه مهم به آن کشور فراخوانده شود، فیفا دومیزبان بعدی جام را نیز تعیین کرده بود! ۱۹۷۸ ارژانتین و ۱۹۸۲ اسپانیا. هاوه لانتز که به عنوان میهمان ویژه آقای وزیر از در مخصوص وزارت امور خارجه امریکا وارد شده بود، فقط ۱۵ دقیقه در اتاق انتظار معطل ماند. و بعد وقتی که در صندلی راحتی تشریفاتی گوشه دفتر وزیر نشست و کیسینجر را که از پشت میز کنار آمده بود – روبه‌روی خود دید و از آقای وزیر شنید:

«عالی جناب! شما و همکاران‌تان در فیفا باید ترتیبی بدهید که در آینده نزدیک ایالات متحده امریکا میزبان جام جهانی فوتبال باشد. باید» هاوه لانتز از فرط حیرت در عمق صندلی راحتی فرو رفت و بدون آن که قصد مخالفتی داشته باشد گفت: «آخر جناب وزیر! امریکا که فوتبال ندارد. میزبان جام جهانی باید ... شما حتا لیگ هم ندارید». کیسینجر ابرو در هم کشید و بلند شد و در حالی که وانمود می‌کرد جملات معترضه رئیس بزرگ را نشنیده است، حرف‌های او را برید و گفت: «ما با تمام امکاناتمان از ابقای شما در این مقام دفاع خواهیم کرد. ما آماده‌ایم به نظرات کارشناسان شما درباره راه‌اندازی لیگ حرفه‌ای و تأسیس استادیوم‌های مجهز گوش کنیم. ویلیامز [رئیس دفتر وزیر] ترتیب بقیه کارها را خواهد داد». همه مذاکره یا گفت و گو در کمتر از ۵ دقیقه تمام شد. روز بعد سخن‌گوی فیفا اعلام کرد: «فیفا آماده است تا پیش‌نهاد امریکا برای برگزاری مسابقات جام جهانی ۱۹۹۴ را مورد مطالعه و بررسی جدی قرار دهد.»

۷- آخرین تیم ملی روسیه تحت عنوان اتحاد جماهیر شوروی با پرچم سرخ‌ها در المان حاضر شده است. به قصد شرکت در جام ملت‌های اروپا. آنان با “داسایف” دروازه‌بانی از جنس لئو یاشین به فینال می‌رسند تا در مقابل هلندی‌ها بایستند. هلند با مثلث مارکوفان باستن؛ فرانک ریکاردو رود گولیت و به رهبری مربی صاحب سبکی به نام رینوس میشل، سنگر روس‌ها را پیش از فرا رسیدن اصلاحات بورژوائی گلاستوستی و پروسترویکائی گورباچف فرو می‌ریزد. ضربه سر چکشی گولیت و شوت بی‌مانند فان باستن از نزدیکی خط گرنر کار روس‌ها را يك سره می‌کند. حالا دیگر سورینامی‌های هلند به ستاره‌های بزرگ جهان فوتبال تبدیل شده‌اند. مثلث قدرت با دلارهای فراوان مافیا به ایتالیا می‌رود تا همای اقبال روی شانه آتمیلان در استادیوم جوزفه مئاتزا (سن‌سیرو) بنشیند. نام سیلیو برلوسکونی چنان اوج می‌گیرد که اریگوساچی (سر مربی) و فابیو کاپلو (دستیار) آتمیلان در برابر چشمان اعضای هیات مدیره، کفش‌های او را جفت می‌کنند. حالا دیگر برلوسکونی نخست وزیر سرزمین چکمه‌ها شده است.. میلانی‌ها قهرمان اروپا. و بدین‌سان پس از سال‌ها میزبانی جام جهانی ۱۹۹۰ به ایتالیا می‌رسد.

در کنار درخشش باشگاه میلان و تیم ملی هلند بعد از یوهان کرویف و برادران کرول؛ نوبت به کودک گرسنه سورینامی می‌رسد تا زمین فوتبال را به زمینه‌های سیاست دموکراتیک و دفاع از آزادی پیوند زند. رود گولیت به دفاع از نلسون ماندلا دروازه‌های آپارتاید را یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد. در ایران احمد شاملو به پاس مقاومت ماندلا در زندان نژادپرستان یان اسمیت شعر سپاس‌گونه‌ای می‌سراید:

«تو آن سوی زمینی در قفس سوزانت/ من این سوی/ و خط رابط ما فارغ از شایبه زمان است / کوتاه‌ترین فاصله جهان است. / زی من به اعتماد دستی درازکن/ ای همسایه درد...»

[احمد شاملو (۱۳۸۲)، دفتر اول: شعرها، تهران: نگاه - ص:]

و در اروپا رود گولیت به سبک اعضای فعال جنبش ضد کوکلاس کلان موهای خود را می‌بافد و علیه تمام ژانرهای نژاد پرستی وارد صحنه مبارزه می‌شود و برای آزادی نلسون ماندلا گل می‌زند.

۸- فالکلند. جزیره مالویناس. قوی‌ترین نیروی دریایی جهان با پرچم انگلستان برای تصرف این جزیره در مقابل ناوهای ضعیف آرژانتینی صف بسته است. دیپلماسی چانه‌زنی خیلی زود به بن‌بست می‌رسد تا توپ‌های چند ناو غول‌آسای انگلیسی در عرض کمتر از دو روز هم مالویناس را اشغال کنند و هم ژنرال‌های آرژانتین را تحقیر. درحالی‌که اراده ملی آرژانتینی‌ها به شدت مجروح شده بود جام جهانی ۱۹۸۶ فرا رسید و اینبار دو کشور آرژانتین - انگلیس در عرصه‌ای جدید رودرروی هم ایستادند. همه شواهد حاکی از آن بود که هنگام تلافی شکست جنگ فالکلند سر رسیده است.

دو کشور در مسابقه حساس نیمه نهایی به هم خوردند تا جنگ نظامی چهره خود را در زمین فوتبال و این بار در برابر چشمان میلیون‌ها بیننده تلویزیونی، به نمایش بگذارد. ناجی آرژانتینی‌ها در این جنگ برابر مردی کوتاه قد و عضلانی با موهای مجعد بود. دیه‌گو آرماندو مارادونا. زمانی مارادونا از میانه زمین صاحب توپ شد و مردان انگلیسی را یکی پس از دیگری درو کرد و پس از عبور از سنگربان مغرور و پیر آنان (پیتر شیلتون)، آخرین دژشان را فرو ریخت و دقایقی بعد بالاتر از مدافعان بلند قد انگلیسی‌ها به پرواز در آمد تا با ضربه فانتزی دست - به دور از چشمان قاضی میدان - همه مردان انگلیسی را به تلافی شکست فالکلند تحقیر کند، مردم آرژانتین در حالی که صلیب می‌کشیدند و دعای شکر می‌گفتند، به این آموزه ایمان آوردند که "مارادونا" دست [انتقام] خداست" (Hand of God). "خدایا از این که مارادونا را به ما داده ای سپاس گزاریم." بعد از این پیروزی بود که کارلوس مینم رئیس جمهور وقت آرژانتین شخصاً به دیدار مارادونا رفت. "مینم" که سیاست‌مداری تلخ و تند خو بود و به جز وزیر کشور، هیچ یک از اعضای کابینه را خارج از وقت مقرر نمی‌پذیرفت، به رئیس دفترش (خوزه مندوزا) دستور اکید داده بود هر لحظه - گاه و بی‌گاه - اگر مارادونا تماس تلفنی گرفت و یا قصد ملاقات کرد بی‌درنگ او را وصل کند. دو سال بعد فیدل کاسترو از مارادونا به منظور بازدید از کوبا دعوت کرد. به سال ۱۹۹۱ - یک سال پس از آن که آرژانتین در فینال جام جهانی به دنبال یک پنالتی مشکوک مغلوب المان فرانکس بکن باور شد - بار دیگر مارادونا با دعوت صمیمانه کاسترو به هاوانا رفت تا پیراهن شماره ۱۰ او در کنار کلاه ارنستو چه‌گوارا زینت بخش خاطرات و یادمان های تلخ تاریخی امریکای جنوبی باشد. شخصیت مارادونا اگر چه بعدها مغلوب مافیای افیون و کوکائین شد - ماجرائی که گفته می‌شد پس از قهرمانی ناپلئونی توسط مافیای ایتالیا صورت بسته است - اما با تمام این اوصاف و با وجودی که دیه‌گو بارها برای ترک اعتیاد به کوبا رفته و تا آستانه مرگ شتافته، اما نام او برای همیشه در قلب چپ‌های جهان جا خوش کرده است. کم‌وبیش مانند زاپاتا، بولیوار، چه‌گوارا، حمید اشرف و ...

۹- ایالات متحده آمریکا. ۱۹۹۴. جام جهانی فوتبال. حسَب ظاهر دو دهه تلاش کیسینجر و سرمایه‌داران امریکائی نتیجه داده است و جام جهانی فوتبال در کشوری برگزار می‌شود که در تمام طول تاریخ خود حتایک فوتبال‌باز درجه سوم نیز نداشته است. تیم امریکا ناپلئونی صعود می‌کند تا در مرحله حذفی با تک گل روماریوی برزیلی حذف شود. چهار سال بعد - جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه - تیم امریکا با دو گل از تیم فوتبال ایران هم شکست می‌خورد تا در همان مرحله ابتدائی دست از پا درازتر باز گردد. نه کیسینجر و نه دیک چنی که تمام توجه خود را معطوف به گسترش فوتبال کرده بودند، به نتیجه مورد نظر نرسیدند. آنان و حامیان‌شان با این فرضیه درست به میدان آمده بودند که بعد از صنعت نفت، اسلحه و مواد مخدر در فوتبال بیش‌ترین گردش مالی صورت می‌گیرد. کم‌وبیش

سالانه رقمی بالغ بر هشتصد میلیارد دلار. بدون مالیات. بدون احتساب ارزش افزوده. مبلغی نجومی، زین الدین زیدان، پانزده سال پیش با قیمت ۶۰ میلیون دلار به رئال مادرید رفته بود. دقیقاً معادل بهای يك فروند جت F۱۴۰ رئال مادرید برای جذب کریستیان رونالدو ۱۲۰ میلیون دلار پرداخت کرده است. روزگار مرد گران قیمت ۶۰ میلیون دلاری "سپری شده است. ماسیمو موراتی (مدیر باشگاه اینتر میلان) که یکی از اعضای شاخص مافیای نفت اروپا به شمار می‌رود بخش عمده‌ای از وقت خود را به باشگاه فوتبال اختصاص داده است. برلوسکونی نخست وزیر ایتالیا (و مدیر ان‌میلان) همین طور. کمترین سرمایه آنیلی (مدیر باشگاه یوونتوس)، کارخانه فیات است. آبراموویچ روس که یکی از بزرگترین سرمایه‌داران حال حاضر غرب محسوب می‌شود، از طریق خرید امتیاز تیم چلسی بخش قابل توجهی از سرمایه خود را بیمه کرده است. فعالیت شرکت‌های بیمه، اسپانسر ها، تبلیغات، پخش تلویزیونی، فروش بلیط، مالیات؛ ترانسفر فوتبالیست‌ها، ساخت و ساز استادیوم‌ها و ایجاد اشتغال هنگام برگزاری تورنمنت‌های مختلف و رونق هتل‌ها و صنعت توریسم و شرط بندی در مجموع فوتبال را به صنعتی پر سود تبدیل کرده است که در کنار صنایع نفت و سلاح و مخدر و سینما، حلقه اصلی تغذیه سرمایه‌داری جهانی را شکل داده و سیاستمداران اقتصادی را وارد میدان آن کرده است. (هنگامی که آ.ب. میلان و لیورپول به فینال جام باشگاه های اروپا رسیدند بازار شرط بندی یک به ۹ به سود میلان برلوسکونی بود. نیمه اول بازی میلان با سه گل پیش افتاد و قهرمانی اش به قاطعیتی بی تخفیف رسید. در میان دو نیمه شرط بندی یک به هفتاد شد. برلوسکونی سیصد میلیون دلار وارد این تجارت کازینویی کرد و روی برد لیورپولی که سه هیچ بازنده بود و حرفی برای گفتن نداشت؛ شرط بست. و بلافاصله به مربی خود دستور داد که چه کند. نتیجه روشن بود. لیورپول در عرض ده دقیقه به میلان قدرتمند سه گل زد و برلوسکونی به جای جایزه ۷۰ میلیون دلاری فیفا و یک جام نمادین؛ هفتاد برابر آن ۳۰۰ میلیون دلار به جیب زد. من از کودکی ریاضی و حساب و کتابم بد بوده است و شاید یکی از دلایل فقر و فلاکت همین است اما شما با یک ضرب ساده پیدا کنید سود شرط بندی حضرت برلوسکونی را. این که جناب نخست وزیر فقط با بی "انصافی" به فساد اخلاقی و آمیزش متنوع با فشن ها متهم می شود ناشی از تبلیغات منفی هواداران گرامشی و بوردیگا ست. شک نکنید. پای کمونیستها برای بدنامی نخست وزیر در میان است.)

۱۰- ایالات متحده. سال ۲۰۰۷ میلادی. باردیگر امریکاییان به فوتبال روی آورده‌اند. و فوتبال را به ترزی زیرکانه و حرفه‌ای به پشتوانه هالیوود آمیخته‌اند. انتقال جنجالی دیوید بکام با رقم حیرت انگیز ۲۵۰ میلیون دلار به تیم گالکسی امریکا در شرایطی شکل گرفته است که تام‌کروز (مدیر برنامه‌های بکام) به نمایندگی تلویزی از هالیوود به این بازار چرب پیوسته است. هنوز امضای قرارداد بکام خشک نشده است که تیم آبراموویچ (چلسی) در يك دیدار دوستانه به مسابقه با گالکسی رفته است. و این مسابقه - که بکام فقط پانزده دقیقه در آن بازی کرده و با تگ گل جان‌تری به نفع چلسی تمام شده - به شدت از سوی مردم و شبکه‌های تلویزیونی استقبال شده است. بیش از يك و نیم میلیون نفر شهروند امریکائی برای اولین بار پای تلویزیون می‌نشینند. پله با تأکید بر حضور بکام در امریکا گفته است که دست کم در هر مسابقه پانزده هزار نفر بر تعداد تماشاگران حاضر در استادیوم افزوده خواهد شد. تام کروز بسیار خوش‌بین است که زوج دیوید بکام - ویکتوریا آدامز (همسر بکام) بتوانند در آینده وارد هالیوود شوند. در امریکا بوکس سنگین وزن حرفه‌ای بعد از محمدعلی کلی هرگز نتوانست بازار شرط بندی را گرم کند. حتا با حضور هالی فیلد و تاپسون. راگبی (فوتبال امریکائی) نیز در میان مردم سایر کشورها جایگاهی ندارد و نمی‌توان به آینده آن چندان خوش بین بود. امریکائی‌ان خوب می‌دانند که مدیران ورزشگاه آرسنال لندن در جریان بلیط فروشی مسابقه دوستانه برزیل - پرتغال با احتساب قیمت هر بلیط دو هزار پوند، فقط یکصد و بیست میلیون پوند به جیب

زده‌اند. رقمی که درآمدهای ناشی از پخش تلویزیونی، تبلیغات و غیره را در بر نمی‌گیرد بی‌تردید جام جهانی ۲۰۱۴ نقش بسزائی در شکوفائی اقتصاد برزیل خانم دیلماروسف ایفا خواهد کرد.

یک روز پس از پایان جام جهانی آفریقای جنوبی روسپی جوانی در ژوهانسبورگ به محاسبه در آمدی پرداخت که توریست های فوتبال دوست به حساب تن او ریخته بودند. ای بدک نبود. پانزده هزار دلار اضافه بر در آمد گذشته بد نبود. او آرزو کرد که جام جهانی هر هفته در آفریقای گرسنه برگزار شود و حساب نکرد که عمر مفید یک "سکس ورکر" حداکثر دو سال است. این که دولت و هتل داران بخش خصوصی و کل صنایع و خدمات متعلق به سرمایه داران "ملی" و چندملیتی چه قدر از ره آورد این مسابقات به جیب زده اند بر کسی دانسته نیست. ماندلا گفت: "راهیم کنید ؛ حوصله ندارم."

بعد از تحریر یک:

کوتاه این که در چند سال گذشته از همه ماجراهای اقتصادی سیاسی فوتبال – و حتا شادی‌های اجتماعی آن – برای مردم ایران فقط غصه شکست‌های پی‌در پی به جا مانده است و رقم‌های چهارصد و هفتصد میلیون تومانی (ده‌ها برابر در آمد تمام عمر يك استاد تمام وقت دانشگاه وایضاً پژوهش‌گر و نویسنده حرفه‌ئی و البته ده ها هزار برابر دستمزدهای تعویق افتاده کارگران نساجی و لوله سازی و غیره...) برای چند فوتبالیست درجه ۳ بی ارزش. ارقام میلیاردی برای فلان مربی کوتوله که به اذعان خود می تواند جت شخصی بخرد. و البته تعداد زیادی اتوبوس درهم شکسته برای شرکت واحد اتوبوس‌رانی که هنوز اکثر اعضای هیأت مدیره سندیکایش را در حبس می بیند.....

بعد از تحریر دو:

چند بیمار به علت فقر مالی در بیابان رها شدند.

امیر قلعه نوئی برای یک فصل هفت هشت ماهه ۹۰۰ میلیون تومان از تراکتور سازی گرفت.

رفتگر پیر تهران به خاطر گرسنگی مرد.

صاحب اولترا میلیاردر تیم استیل آذین برای یک فصل بیست میلیارد تومان خرج کرد و تیم اش افتاد.

و کارل مارکس در سال ۱۸۴۴ نوشت:

حدود قدرت پول ، حدود قدرت من است؛ ویژگی ها و قدرتهای ذاتی من است: ویژگی ها و قدرت های صاحب آن. بنا بر این آن چه که هستم و آن چه که قادر به انجام دادنش هستم ابدأ بر اساس فردیت من تعیین نمی شود. زشت هستم اما می توانم برای خود زیباترین زنان را بخرم. بنا بر این زشت نیستم؛ زیرا اثر زشتی ، قدرت بازدارنده آن ، با پول خنثا می شود. آدم رذل ، دغل، بی همه چیز و سفیه هستم اما پول و طبعا صاحب آن عزت و احترام دارد. پول مرا از زحمت دغل کاری نجات می دهد بنا بر این فرض بر این است که آدم درست کاری هستم. آدم سفیه هستم اما اگر پول عقل کل همه چیزهاست ؛ آن وقت چه طور صاحبش سفیه است؟